صفحه ۱ _ حافظ ۹۷/۲/۲

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

در ۸ ابیات اول مثنوی معنوی در یک سابقه جدایی که گوید معنوی در باره مشتاقی که گوید
اسیار کسی است که با معشوق خود همنشین است و مشتاقی کسی است که دور افتاده و در حال هجران است
و دور از وی وصال به سر می‌برد بنابراین در باره و مشتاق هر دو هم اند و تعجب مولوی هم از همین
است که در هر که صد هم است یک جا جمع شده باشد حتی با هلالیه نیز هم در حال هجران و هم در وصال
باشد و بنابراین دلیل است که تعجب ایجاد می‌کند صحنه
شب باشد و روز هم باشد

بلبلی برگ گلی را در منقار گرفته (در حال وصال است) در همین حال ناله می‌کند ناله‌ی عاشق در
مسلکی که در حالت هجران است و از معشوق دور مانده و در آرزوی وصال به سر می‌برد عیناً مثل
همان همچون مثال مشتاقی که مولوی می‌گوید ... حبیبه در ساز وصول ناله‌ای
را می‌کند در حال اشتیاق است

بلبلی هم که حافظ از آن صحبت می‌کند در عین وصال ناله و زاری می‌کند

منظر

دکتر ابراهیم قیصری درباره فراق و بی‌قراری
کلمه کلیدی علوم سلوک است در مثنوی سیر الی الله است سیر فی الله در سیر و سلوک هر سالکی
از یک نقطه‌ای شروع می‌کند و مرحله‌ای را طی می‌کند تا برسد ملاقی الهی حرکت کند تا تهران
سیر الی تهران یعنی تا تهران حرکت می‌کند وقتی به اول تهران رسید تهران بزرگ است از اول تا آخر خیلی بزرگ است
آن را سیر فی تهران می‌گویند سالکی که شروع به سلوک می‌کند سیر الی الله می‌کند تا به وصال برسد از آنجا
سیر الی الله تمام می‌شود
بعد از سیر فی الله است که سیر فی الله نهایتی ندارد کسی که به وصال رسید در راه بی‌نهایتی وارد شده است
اشتیاق او بیشتر می‌شود این راهی است که هر چه پیش برود می‌رسد ولی ملال در راه خسته کننده

در حالی که [illegible] اصلش در [illegible] چرا اصلاش درامت حوالتی می‌کند لا تکرار فی التجلی تجلیاتی سالکی که دارد سیر فنا اللهی می‌کند هر قدمی تجلی تازه‌ای می‌بیند نگهی تازه‌ای از حسن و جمال معشوق بر او کشف می‌شود و شاید در هر قدم [illegible] تازه‌ای را کشف می‌کند و آتش اشتیاقش شعله‌ورتر می‌شود تا آنکه در وصل است هر لحظه اشتیاقش زیادتر می‌شود چون [illegible] تازه‌ای را کشف می‌کند [illegible] می‌شنید [illegible] از حسن وصل اش ناله و فریاد [illegible]؟ گفت ما را [illegible] معشوق [illegible] نگه داشت

در هر لحظه تجلی تازه‌ای را می‌بیند و زیبایی دیگری از معشوق برایش آشکار می‌شود و آتش اشتیاق برایش شعله‌ورتر می‌شود

[illegible] که ما از نظر زیبایی‌شناسی به کار می‌بریم کلمه بزرگ که به معنی بزرگ و حجیم است و هم به معنی ساده و [illegible] زندگی [illegible] که هیچ امکاناتی برای زندگی نداشته باشد [illegible]

می [illegible] مانده ام سر و دین با هزار [illegible] من می [illegible] با [illegible]

اندر آن [illegible] خوشبختی، نقطه مقابل [illegible] امکاناتی [illegible] فراهم شد بود

یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت

معشوق یار مظهر بی‌نیازی است و یار پادشاه کشور حسن است و هیچ گونه نیازی ندارد در حالی که عاشق [illegible] نیاز است مثل این بیت

که [illegible] هر سر راهی که [illegible]

[illegible] معشوق پادشاه کشور حسن است و زیبایی [illegible] با یک نگاه [illegible] عاشق هستی [illegible] نابود [illegible] عاشق تا آنجا که [illegible] چون مظهر بی‌نیازی است [illegible] معشوق [illegible] کار [illegible] است

در [illegible] نیاز [illegible] ما [illegible] حسن دوست

دیگر عرش یعنی با اثر گذاشتن زبان اشتیم هست لیکن در عمل گردیستی با اثر نمی‌کند قصه سعدی در گل

سخن چند همی گفتم از عالم صورت به عالم معنی برده و اینکه در هر جرم که اثر نمی‌کند و امید داری در محلک

نگردد نفیم را که گردد معنی بگم ندانها با اثر نمی‌گذارد چون دوست و معشوق در بی‌حساب

عشق است و جز این کم ندارد ما هر چند هم ... خود سخن بگوییم در او اثری ندارد

جز آن که در بازار بیاید

خوشا آن کسی که این خوشحالی را داشته باشد که از معوقات بارش و بر او بارد ولی بیابی

این خوشحالی

خوشا آن کلک کز نقش ... جان کم کنم — کلک ... نقش ... کش ... دادست

هر چند ... امکانات را ... قلم ... که ... دست ... هر کار خودش ... که ... شکر

را آفریده ... این ... که ... جان افشان کرد

او را

نکته حافظ شناسی ... کلماتی که در زمینه حافظ شناسی ... شده هم است ... دیگر ...

... داده که حافظ ... از منطق الطیر ... بوده و چند ... دارد به اینجا

حافظ از منطق الطیر تصحیح ... که ... دکتر صادق گوهری نسخه‌ای را اساس ... بود

که ... شیخ صنعان ... شیخ سمعان ... نوشته بوده و دکتر گوهری هم ... کرده بود

... شیخ سمعان ... صنعان ... شیخ صنعان ...

... شیخ صنعان ... و استاد ... اصطلاحات ... تازه ... بود.

... شیخ صنعان بوده نه سمعان ... در دیوان حافظ ... منطق الطیر ...

شنبه ۲۴ حافظ
۹۷/۲/۲۳

خرقه هم جانماز دارد پیر ما

عطار در داستان شیخ صنعان می‌گوید

عاقبت سر در جهان رسوائی خرید

عاقبت سر در جهان رسوائی خرید همان طور که گفته شد فکرهای ممکن نیست عاشق باید خودش را برای رسوائی آماده کرده باشد همان طور که شیخ صنعان بعد از همه سوابق خرقه‌اش را هم گرو گذاشت وقتی آن شکرین قلندر خوش کرد اطوار است

اطوار شیخ هم اشاره به سیر و سلوک دارد که پیدا نمی‌شود حال و روست

ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت

اطوار طوری که گفته شد هم [illegible] سیر و سلوک یکی از اطوار هم همان است که یکی حلقه زنار بسته باشد و [illegible] حال شیخ صنعان الله نگوید وقتی صحبت قلندری خوش باد وقتی خوش یاد شود [illegible] رستگار شدن و خطا کردن در آن هست خوش وقت

- چشم جان را نشود جاست تجلی عشق الالهی داشت

[illegible] قصر فردوس که هست نیم‌اره که طاق هلالی شکل دارد آن را به حباب که بی‌شک از زیر طاق آسمان پیدا می‌شود و صل است

که نه طاق فلکی از زیر طاق

حافظ گریه می‌کند در اشکی که از چشم او روان شده مثل حباب تجلی الهی است حافظ گرداب زیر آن شکسته که [illegible] است در جهان شده و شکل جوری طاقی است و فقره مثل حباب است